



اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۶۸

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی
آموزشیار: آقای یاسر سعادت‌ی

مقدمه

در درس‌های قبلی کیفیت استفاده استیعاب و شمول از قرینه حکمت بیان گردید. در این درس راه دیگری برای افاده استیعاب و شمول بیان می‌گردد که عبارت است از عموم.

مراد از عموم، الفاظی است که استیعاب و شمول را بالوضع افاده می‌کند؛ لذا اسماء اعداد که بالوضع دلالت بر استیعاب و شمول ندارند - بلکه افاده شمول و استیعاب اثر تکوینی آنها است - از الفاظ عموم محسوب نمی‌شوند.

در این که الفاظی هم‌چون «کل» و «جمع» وجود دارد که بالوضع، افاده شمول و استیعاب دارند، شکی وجود ندارد. تنها اشکالی که وجود دارد در کیفیت استفاده اطلاق از این الفاظ می‌باشد که دو نظریه در این مورد مطرح شده است؛ طبق یک نظریه، الفاظ عموم برای افاده شمول و استیعاب نیاز به قرینه حکمت دارند؛ اما بنابر نظریه دیگر، نفس الفاظ و ادات عموم، بالوضع، دلالت بر شمول و استیعاب دارند.

در این درس به تعریف عموم و بررسی دو نظریه مطرح شده در مورد کیفیت افاده عموم به وسیله الفاظ و ادات عموم می‌پردازیم.

ثمره اختلاف موجود در مورد کیفیت افاده عموم به وسیله الفاظ عموم در جایی روشن می‌شود که شرایط جریان قرینه حکمت نسبت به مدخول این الفاظ، وجود نداشته باشد.

متن درس

العموم

تعريف العموم:

الاستيعابُ تارةً يثبتُ دونَ أن يكونَ مدلولاً لللفظِ، و أخرى يكونُ مدلولاً له، فالأوّلُ كاستيعابِ الحكمِ الواردِ على المطلقِ لأفراده. فإذا قيل: «أكرمِ العالمَ» اقتضى اسمُ الجنسِ استيعابَ وجوبِ الإكرامِ لأفرادِ العالمِ، إلّا أنّ هذا الاستيعابَ ليس مدلولاً لللفظِ، و إنّما الكلامُ يدلُّ على نفيِ القيدِ، و من لوازمِ ذلك انحلالُ الحكمِ حينئذٍ في مرحلةِ التطبيقِ على جميعِ أفرادِ العالمِ.

و الثاني هو العمومُ، كما في قولنا: «كلُّ رجلٍ» فإنَّ «كلَّ» هنا تدلُّ بنفسِها على الاستيعابِ. و بهذا ظهرَ أن أسماءَ العددِ عشرةٌ رغمَ استيعابِها لوحدها ليستَ عموماً، لأنَّ هذا الاستيعابَ صفةٌ واقعيّةٌ للعشرة؛ فإنَّ كلَّ مركّبٍ يستوعبُ أجزاءه، و ليس مدلولاً عليه بنفسِ لفظِ العشرة، فحالُه حالُ انقسامِ العشرةِ إلى متساويين، فكما أنّه صفةٌ واقعيّةٌ و ليس داخلياً في مدلولِ اللفظِ، كذلك الاستيعابُ. أدواتُ العمومِ و نحو دلالتها:

لا شكَّ في وجودِ أدواتٍ تدلُّ على العمومِ بالوضعِ مثل كلمةِ «كلَّ» و «جميع» و نحوهما من الألفاظِ الخاصّةِ بإفادةِ الاستيعابِ، غيرَ أنّ النقطةَ الجديرةَ بالبحثِ فيها و في كلّ ما ثبتَ أنّه من أدواتِ العمومِ بالوضعِ هي: أنَّ إسرائِ الحكمِ إلى تمامِ أفرادِ مدخولِ الأداة، أي «عالم» مثلاً في قولنا «أكرمِ كلّ عالمٍ» هل يتوقّفُ على إجراءِ الإطلاقِ و قرينةِ الحكمةِ في المدخولِ، أو أنّ دخولَ أداةِ العمومِ على الكلمةِ يُغنيها عن مقدّماتِ الحكمةِ، و تتولّى الأداةُ بنفسِها دورَ تلك القرينةِ؟ و قد ذكرَ صاحبُ الكفايةِ (ره) أنّ كلا الوجهينِ ممكنٌ من الناحيةِ النظريةِ؛ لأنَّ أداةَ العمومِ إذا كانت موضوعاً لاستيعابِ ما يُرادُ من المدخولِ تعيّنَ الوجهُ الأوّلُ، لأنَّ المرادَ بالمدخولِ لا يُعرفُ حينئذٍ من ناحيةِ الأداة، بل بقرينةِ الحكمة. و إذا كانت موضوعاً لاستيعابِ تمامِ ما يصلحُ المدخولُ للانطباقِ عليه تعيّنَ الوجهُ الثاني، لأنَّ المدخولَ مفادُهُ الطبيعةُ، و هي صالحةٌ للانطباقِ على تمامِ الأفرادِ فيتمُّ تطبيقُها كذلك بتوسُّطِ الأداةِ مباشرةً. و قد استظهرَ (ره) بحقَّ الوجهِ الثاني.

تعریف عموم

«عموم» یعنی شمول و استیعاب و فراگیری که مدلول لفظ باشد؛ به طور کلی، استیعاب و فراگیری به دو طریق قابل اثبات می‌باشد:

الف) استیعاب و فراگیری که به واسطه غیر لفظ ثابت شود؛ چنان‌که در اطلاق این چنین است؛ زیرا بیان شد که استیعاب و شمول اسم جنس نسبت به جمیع افرادش، مدلول وضعی اسم جنس نیست؛ به بیان دیگر، موضوع‌له اسم جنس، طبیعت به قید اطلاق نیست، بلکه موضوع‌له آن، طبیعت اعم از مطلق و مقید است و شمول به سبب قرینه حکمت فهمیده می‌شود. قرینه حکمت اگر چه مبتنی بر عدم ذکر قید در لفظ می‌باشد، اما این موجب نمی‌شود که موضوع‌له اسم جنس، طبیعت به قید اطلاق باشد، بلکه عدم ذکر قید زمینه لازم را برای جریان قرینه حکمت مهیا می‌سازد.

به عبارت دیگر، استیعاب و فراگیری که در اطلاق وجود دارد مدلول مطابقی کلام نیست؛ بلکه این استیعاب از قرینه حکمت - که مدلول التزامی برای عدم ذکر قید در کلام است - استفاده می‌شود.

ب) استیعاب و شمولی که جزء معنای موضوع‌له لفظ و مدلول مطابقی کلام باشد؛ چنان‌که در لفظ «کل» و «جمیع» این گونه است؛ یعنی شمول و استیعاب، موضوع‌له این دو کلمه می‌باشد. این قسم از استیعاب، «عموم» نامیده می‌شود؛ لذا در عموم، استیعاب و شمول، مدلول مطابقی لفظ است، اما در اطلاق، استیعاب و شمول مستفاد از قرینه حکمت است.

FG

اطلاق، مستفاد از قرینه حکمت بوده و مبتنی بر عدم ذکر قید در لفظ است.

تفاوت عموم و اطلاق

عموم، مستفاد از دلالت وضعی می‌باشد.

نکته: هر یک از عموم و اطلاق موجب می‌شود که حکمی که برای موضوع عام^۱ یا مطلق جعل شده است به تعداد افراد عام و مطلق منحل گردد؛ لکن آنچه که در اطلاق موجب انحلال حکم می‌شود «قرینه حکمت»^۱ است. اما آنچه در عام موجب انحلال می‌شود، دلالت وضعی الفاظ و أدات عموم می‌باشد.

^۱. البته عام به دو قسم «مجموعی» و «استغراقی» تقسیم می‌شود؛ در عام مجموعی، حکم، منحل به تعداد افراد نمی‌شود بلکه یک حکم برای مجموع افراد جعل می‌شود. مثلاً وقتی مولا می‌فرماید: «اکرم جمیع العلماء» حکم وجوب اکرام برای تمام علما به صورت عام مجموعی جعل شده است که در صورت عدم اکرام یک فرد - و لو که بقیه افراد اکرام شوند - این امر امثال نشده است، چون مولا اکرام مجموع را طلب کرده است؛ لذا فرقی در عصیان این امر بین عدم اکرام یک فرد یا عدم اکرام چند فرد، وجود ندارد. اما در عام استغراقی، حکم به تعداد افراد عام، منحل می‌گردد و هر یک از افراد دارای حکمی مستقل می‌باشد؛ لذا عدم امثال امر در هر یک از افراد موجب عصیان امر تعلق گرفته به همان فرد می‌شود. با این بیان مشخص می‌شود که مراد از انحلال حکم به سبب لفظ عام، در عام استغراقی می‌باشد؛ اما در موارد عام مجموعی، لفظ عام فقط

تطبيق

الاستيعابُ تارةً يثبتُ دونَ أن يكونَ^٢ مدلولاً للفظِ^٣، و أخرى يكونُ مدلولاً له^٤،

استيعاب و فراگیری گاهی بدون این که مدلول لفظ باشد ثابت می شود و گاهی استيعاب و فراگیری، مدلول لفظ می باشد؛

فالأوّل^٥ كاستيعابِ الحكمِ الواردِ على المطلقِ^٦ لأفرادِهِ^٧.

استيعابی که بدون مدلول لفظ ثابت می شود، مانند حکمی است که بر مطلق وارد می شود و تمام افراد مطلق را فرا می گیرد.

فإذا قيل: «أكرم العالم» اقتضى اسمُ الجنسِ^٨ استيعابُ^٩ وجوبِ الإكرامِ لأفرادِ^{١٠} العالم، إلّا أن هذا الاستيعابَ ليس مدلولاً للفظِ، و إنّما الكلامُ يدلُّ على نفى القيدِ، و من لوازمِ ذلك^{١١} انحلالُ^{١٢} الحكمِ حينئذٍ^{١٣} في مرحلةِ التطبيقِ^{١٤} على جميعِ^{١٥} أفرادِ العالم.

پس زمانی که گفته شد «أكرم العالم»، اسم جنس «عالم» اقتضا دارد که وجوب اكرام برای تمام افراد عالم ثابت باشد؛ اما این استيعاب، مدلول لفظی اسم جنس نیست و کلام فقط بر نفی قيد دلالت می کند و از لوازم نفی قيد، انحلال حکم در مرحله تطبيق بر تمام افراد عالم می باشد.

و الثاني هو^١ العمومُ، كما في قولنا: «كلُّ رجلٍ» فإنَّ «كلَّ» هنا^٢ تدلُّ بنفسِها^٣ على الاستيعاب.

موجب می شود که حکم شامل تمام افراد شود و موجب انحلال حکم نمی گردد. اطلاق نیز بر دو قسم شمولی و بدلی می باشد که در اطلاق شمولی، حکم به تعداد افراد منحل می شود؛ اما در اطلاق بدلی فقط یک حکم برای یکی از افراد مطلق به صورت علی البدل، جعل می شود..^١ مراد از قرینه حکمت، تمسک به دلالت تصدیقیه می باشد که با ظهور عرفی حالی به دست می آید؛ یعنی ظهور عرفی حال هر متکلمی این است که وی با کلام خود در مقام بیان تمام مرادش هست. پس اگر قیدی را ذکر نکند، معلوم می شود که آن را اراده نکرده است و با تمسک به این ظهور عرفی حال متکلم، اطلاق ثابت می شود.

^٢ مرجع ضمیر: الاستيعاب.

^٣ متعلق به محذوف؛ صفت «مدلولاً».

^٤ مرجع ضمیر: اللفظ.

^٥ یعنی: استيعابی که مدلول لفظ نیست.

^٦ متعلق جار و مجرور: الوارد.

^٧ مرجع ضمیر: المطلق. متعلق جار و مجرور: استيعاب.

^٨ یعنی: کلمه العالم در مثال مذکور.

^٩ مفعول «اقتضى».

^{١٠} متعلق جار و مجرور: استيعاب.

^{١١} مشاراً الیه: أن هذا الاستيعاب ليس مدلولاً للفظ و انما الكلام يدل على نفى القيد.

^{١٢} مبتدای مؤخر برای « من لوازم ذالك».

^{١٣} یعنی: حين اذا لم يكن اللفظ مدلولاً للفظ و دل الكلام على نفى القيد.

^{١٤} به خلاف عموم که در مرحله مدلول تصویری استيعاب وجود دارد.

^{١٥} متعلق جار و مجرور: انحلال.

و دومی (یعنی استیعابی که مدلول لفظ است) عموم می‌باشد همانند این که می‌گوییم «کل رجل» که لفظ «کل» به خودی خود دلالت بر استیعاب می‌کند.

Sco۱:۰۸:۱۷

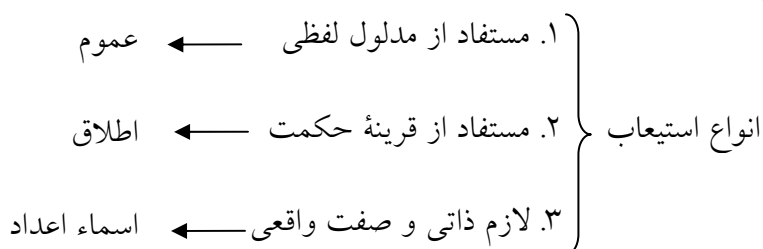
دلالت نداشتن اسماء عدد بر عموم

با بیان معنای عموم روشن شد که اسماء اعداد، لفظ عام نیستند؛ زیرا استیعاب جزء معنای موضوع له اسماء اعداد نیست؛ هرچند که «عشره» - مثلاً - شامل تک تک افراد می‌شود؛ چون اسم عدد فقط برای معنای خودش وضع شده است و استیعاب، اثر تکوینی و لازم ذاتی می‌باشد؛ چنان که زوجیت برای عدد چهار و فردیت برای عدد سه، یک اثر تکوینی و لازم ذاتی^۱ است.

هم چنین می‌توان برای تنظیم استیعابی که در اسم عدد موجود است، به حرارت برای آتش مثال زد که حرارت، موضوع له آتش نیست، بلکه لازم ذاتی و اثر تکوینی آن می‌باشد.

بنابر این می‌توان گفت استیعابی که در اسماء عدد وجود دارد، نوع سومی برای استیعاب می‌باشد؛ زیرا استیعاب موجود در اسماء اعداد، نه مدلول لفظ است و نه مستفاد از قرینه حکمت؛ بلکه استیعاب برای اسماء اعداد یک صفت واقعی و لازم ذاتی آن می‌باشد؛ چنان که زوجیت یک صفت واقعی برای عدد چهار است.

FG



تطبیق

و بهذا^۵ ظهر أن أسماء العدد عشرة رغم استيعابها^۶ لوحدها^۷ ليست عموماً،

با بیان معنای عموم روشن شد که اسماء عدد مانند «عشره» (یعنی عدد ده) با وجود فراگیری آن نسبت به افراد و واحدهایش (ادوات)، عموم نیست.

لأن هذا الاستيعاب صفة واقعية للعشرة؛ فإن كل مركب يستوعب أجزاءه، و ليس مدلولاً عليه^۸ بنفس^۹ لفظ العشرة،

^۱ مرجع ضمیر: الثانی.

^۲ یعنی: در این مثال.

^۳ مرجع ضمیر: کلمه «کل».

^۴ لازم ذاتی: به محمولی که خارج از ذات موضوع است، ولی ملازم با ذات موضوع است، لازم ذاتی می‌گویند و علت این نام‌گذاری این است که لزوم بین لازم و ملزوم از مقام ذات ملزوم نشأت می‌گیرد و شیء از خارج از ذات ملزوم، واسطه در حمل این لازم بر ملزومش نمی‌شود. مثل زوجیت که لازم ذاتی عدد چهار می‌باشد. (ر.ک: محمد رضا صنقور علی، المعجم الاصولی، ج ۲، ص ۴۴۴)

^۵ مشارالیه: مدلول وضعی بودن استیعاب برای الفاظ عموم.

^۶ مرجع ضمیر: اسماء العدد.

^۷ مرجع ضمیر: اسماء العدد.

زیرا این استیعاب موجود در اسماء اعداد یک صفت واقعیۀ برای اعدادی مانند ده است؛ پس هر عدد مرکبی^۳ شامل افراد و واحدهای خود می‌شود، در حالی‌که این استیعاب و فراگیری موضوع^۴ له و مدلول مطابقی لفظ عشره (مثلاً) نیست.

فحاله^۵ حال انقسام العشرة إلى متساوین، فکما أنه^۶ صفة واقعیۀ و ليس داخلًا فی مدلول اللفظ، كذلك الاستیعاب. و حال این استیعاب موجود در عدد عشره، حال انقسام آن به دو جزء مساوی می‌باشد؛ پس همان‌طور که انقسام عشره به دو قسم مساوی، صفت واقعی عشره است و داخل در مدلول لفظ عشره نیست، استیعاب نیز صفت واقعی عشره و خارج از مدلول وضعی آن می‌باشد.

Sco۲:۱۵:۵۰

ادوات عموم و نحوه دلالت آن‌ها

در این که مجموعه‌ای از الفاظ مانند «کل»، «جميع» و «کافه» برای افادۀ معنای عموم وضع شده‌اند، اشکالی وجود ندارد. اما سؤال این است که آیا نفس خود الفاظ دلالت بر شمول حکم برای تمام افراد می‌کنند یا این که این الفاظ به ضمیمۀ قرینۀ حکمت، بر شمول حکم برای تمام افراد دلالت می‌نمایند؟

مثلاً زمانی که گفته می‌شود: «أکرم کل عالم»، متفاهم عرفی از این کلام این است که وجوب اکرام برای هر عالمی قرار داده شده است. به عبارت دیگر، هر کسی که عالم باشد این وجوب اکرام، شامل حال او می‌شود. اما اشکالی که وجود دارد این است که منشأ این استظهار و فهم عرفی چیست؟ آیا منشأ این استظهار و فهم عرفی، نفس ادات عموم است یا ادات عموم به ضمیمۀ قرینۀ حکمت؟

تطبيق

أدوات العموم و نحو دلالتها

الفاظ دال بر عموم و نحوه دلالت آن‌ها بر عمومیت

لا شک فی وجود أدوات تدلُّ علی العموم بالوضع^۷ مثل کلمة «کل» و «جميع» و نحوه‌ها من^۸ الألفاظ الخاصة بإفادۀ الاستیعاب.

^۱ مرجع ضمیر: استیعاب.

^۲ متعلق جار و مجرور: مدلولاً.

^۳ منظور از عدد مرکب، اعداد بالاتر از یک می‌باشد؛ به عبارت دیگر عددی است که از جمع دو عدد صحیح به دست آید، مانند عدد دو که از جمع دو عدد یک به دست می‌آید و مانند عدد سه که از جمع سه عدد یک حاصل می‌شود.

^۴ مرجع ضمیر: دلالت عشره بر استیعاب.

^۵ مرجع ضمیر: انقسام.

^۶ متعلق جار و مجرور: تدلُّ.

^۷ بیانیۀ.

^۸ متعلق جار و مجرور: الخاصة.

در وجود الفاظ و اداتی که بالوضع دلالت بر عموم دارند، شکی وجود ندارد؛ مانند کلمه «کل»، «جميع» و مانند آن دو از الفاظی که مخصوص رساندن معنای عموم و استيعاب است.

غيرَ أَنَّ النِّقْطَةَ الجَدِيدَةَ^۱ بِالْبَحْثِ^۲ فِيهَا^۳ وَ فِي كُلِّ مَا ثَبَتَ أَنَّهُ^۴ مِنْ أَدَوَاتِ الْعُمومِ بِالْوَضْعِ^۵ هِيَ^۶:

نکته‌ای شایسته بحث در الفاظ «کل» و «جميع» و هر آنچه که ثابت شود از ادوات عموم، این است که:

أَنَّ إِسْرَاءَ الْحَكْمِ إِلَى تَمَامِ أَفْرَادِ مَدْخُولِ الْأَدَاةِ، أَيْ «عَالَمٍ» مَثَلًا فِي قَوْلِنَا «أَكْرَمَ كُلِّ عَالَمٍ» هَلْ يَتَوَقَّفُ^۷ عَلَى إِجْرَاءِ الْإِطْلَاقِ^۸ وَ قَرِينَةِ الْحَكْمَةِ فِي الْمَدْخُولِ^۹.

آیا سرایت دادن حکم به تمام افراد مدخول ادات - یعنی مثلاً عالم در عبارت «أكرم كل عالم» متوقف بر این است که در مدخول، اطلاق و قرینه حکمت جاری شود.

أَوْ أَنَّ دَخُولَ أَدَاةِ الْعُمومِ عَلَى الْكَلِمَةِ^{۱۰} يُغْنِيهَا^{۱۱} عَنْ مَقْدَمَاتِ الْحَكْمَةِ، وَ تَتَوَلَّى الْأَدَاةُ بِنَفْسِهَا دَوْرَ^{۱۲} تِلْكَ الْقَرِينَةِ؟

یا این که دخول ادات عموم بر کلمه، موجب بی‌نیازی از اجرای مقدمات حکمت می‌شود و نفس ادات عموم، همان نقش قرینه حکمت را ایفا می‌کند؟

Scor: ۲۳: ۲۴

منشأ دو وجه مطرح شده

در بخش قبل دو وجه برای کیفیت استفاده استيعاب از الفاظ عموم بیان گردید. در این بخش به بیان دلیل و منشأ این دو وجه می‌پردازیم. دلیل بر دو وجه مزبور این است که آیا الفاظ عموم برای شمول حکم آنچه که از مدخول^{۱۳} این الفاظ اراده شده است وضع شده‌اند؟ یا این که برای شمول حکم تمام آنچه که مدخول، صلاحیت انطباق بر آن را دارد، وضع شده‌اند؟

اگر الفاظ عموم برای شمول آنچه که از مدخول اراده شده است، وضع شده باشند، در این صورت برای اثبات عموم، علاوه بر الفاظ عموم نیاز به قرینه حکمت نیز می‌باشد؛ زیرا مراد جدی از الفاظ، از ناحیه ادات قابل شناخته

^۱ یعنی: سزاوار و شایسته.

^۲ متعلق جار و مجرور: الجديدة.

^۳ متعلق جار و مجرور: البحث؛ مرجع ضمیر: النقطة.

^۴ مرجع ضمیر: مای موصوله.

^۵ متعلق به محذوف؛ صفت برای ادوات العموم.

^۶ مرجع ضمیر: النقطة.

^۷ مرجع ضمیر فاعلی: الاسراء.

^۸ معطوف علیه: اجراء.

^۹ متعلق جار و مجرور: اجراء؛ واو تفسیری.

^{۱۰} متعلق جار و مجرور: دخول.

^{۱۱} مرجع ضمیر: الكلمة.

^{۱۲} یعنی: نقش.

^{۱۳} مراد از مدخول ادات عموم، کلمه‌ای است که بعد از الفاظ و ادات عموم واقع می‌شود؛ مانند کلمه عالم در مثال «أكرم كل عالم».

شدن نیست؛ چون که الفاظ و ادات برای ایجاد مدلول تصویری وضع شده‌اند و مراد جدی تصدیقی از این الفاظ به دست نمی‌آید مگر به سبب قرینه حکمت.

اما اگر الفاظ عموم برای استیعاب و شمول تمام آنچه که مدخول، صلاحیت انطباق بر آن را دارد وضع شده باشد، در این صورت نیازی به اجرای قرینه حکمت در مدخول ادات نیست؛ زیرا مفاد مدخول، طبیعت^۱ می‌باشد و طبیعت، قابلیت انطباق بر تمام افراد را دارد؛ لذا صرف الفاظ و ادات عموم برای افاده شمول کفایت می‌کند و نیازی به اجرای قرینه حکمت نخواهد بود.

مرحوم آخوند خراسانی (ره) فرموده‌اند: از ناحیه نظری هر دو توجیه برای ادات و الفاظ عموم ممکن می‌باشد؛ هر چند که ایشان به خاطر اقتضای ظهور عرفی وجه دوم را پسندیده‌اند. ایشان برای افاده عموم از ناحیه الفاظ عموم، اجرای قرینه حکمت را لازم نمی‌دانند.^۲

شهید صدر نظریه آخوند را در استظهار وجه دوم، نیکو می‌شمارند؛ لکن در درس بعد بیان خواهد شد که طبق نظر برخی وجه اول از نظر ثبوتی نیز ممکن نیست.

^۱. قبلاً بیان شد که اسم جنس برای طبیعت مهمله معنا وضع شده است؛ یعنی برای ماهیت و طبیعی معنا، بدون این که اطلاق یا تقييد، دخلی در آن داشته باشد.

^۲. آنچه که از کلام صاحب کفایه استظهار شده است وجه اول می‌باشد؛ چنان که سید خویی چنین استظهاری از کلام صاحب کفایه دارد؛ اما احتمال دارد استظهار شهید صدر، از استدراک صاحب کفایه بعد از قبول وجه اول ناشی شده باشد که فرموده است: «نعم لا یبعد أن یکون ظاهراً عند اطلاقها فی استیعاب جمیع افرادها» که این عبارت صاحب کفایه ظهور در این دارد که لفظ کل خصوصیتی دارد که حتی در مواردی که مدخول آن مهمل باشد و قرینه حکمت در آن جاری نشود باز هم می‌توان به وسیله خود لفظ کل استیعاب را اثبات نمود. (ر. ک: شیخ محمد صنقور علی بحرانی، شرح الاصول من الحلقه الثانیه، چاپ ثامن الحجج، ج ۱ ص ۲۸۳). اما ظاهراً استظهار سید خویی صحیح می‌باشد، زیرا با دقت در کلام مرحوم آخوند مشخص می‌شود که استدراک ایشان فقط در مورد کلمه «کل» می‌باشد (آموزشیار).

۱. نفس ادات عموم بدون نیاز به قرینه حکمت



منشاء احتمال ← استظهار وضع الفاظ عموم برای شمول تمام آنچه که مدخول،

صلاحیت انطباق بر آن را دارد. در این صورت چون مدخول

صرف طبیعت است، صلاحیت دارد که بر تمام افراد منطبق گردد

؛ لذا صرف ادات عموم برای استیعاب و شمول حکم نسبت به

تمام افراد عام کافی می‌باشد.

ادات ادوات عموم و
نحوه دلالت آن‌ها

۲. نیاز به قرینه حکمت برای استفاده شمول از ادات عموم



منشاء احتمال ← وضع الفاظ عموم برای استیعاب و شمول هر آنچه که از

مدخول اراده شده است؛ در این صورت ابتدا باید مراد از مدخول

ادات را به وسیله قرینه حکمت مشخص کرده و سپس ادات

عموم شمول حکم را برای آن چه که از آن اراده شده است، ثابت

نماید.

تطبیق

و قد ذکر صاحبُ الکفایة (ره) أنَّ کلاً الوجهین ممکنٌ من الناحیة النظریة؛

آخوند خراسانی (ره) فرموده‌اند که هر دو وجه (ذکر شده) از ناحیه نظری ممکن (و معقول) می‌باشد.

لأنَّ^۱ أداة العموم إذا كانت موضوعةً لاستیعاب ما يُراد من المدخول تعین^۲ الوجه الأول،

زیرا ادات و الفاظ عموم اگر برای شمول آنچه که از مدخول اراده می‌شود، وضع شده باشد وجه اول تعیین پیدا

می‌کند (یعنی برای افاده عموم علاوه بر الفاظ، نیاز به قرینه حکمت نیز می‌باشد).

لأنَّ^۳ المراد بالمدخول لا یُعرفُ حینئذٍ^۴ من ناحية الأداة، بل بقرينة الحکمة.

زیرا در این هنگام که مراد از ادات عموم، استیعاب هر آنچه که از مدخول اراده شده است می‌باشد، مراد از

مدخول، از ناحیه ادات و الفاظ عموم شناخته نمی‌شود؛ بلکه آنچه که از مدخول اراده شده است به وسیله قرینه

حکمت شناخته می‌شود.

^۱ تعلیل «ممکن».

^۲ جواب «إذا».

^۳ تعلیل «تعین».

^۴ یعنی: حین إذا كانت أداة العموم موضوعةً لاستیعاب ما يُراد من المدخول.

و إذا كانت^۱ موضوعاً لاستيعاب تمام ما يصلح المدخول للانطباق^۲ عليه^۳ تعين الوجه الثاني.

و الفاظ عموم اگر برای شمول تمام آنچه که صلاحیت دارد مدخول بر آن منطبق شود، وضع شده باشد، وجه دوم (یعنی عدم نیاز به قرینه حکمت برای افاده عموم) تعین پیدا می کند.

لأن المدخول مفاده الطبيعة، و هي^۴ صالحة للانطباق على تمام الأفراد فيتم تطبيقها^۵ كذلك بتوسط الأداة مباشرة.

زیرا در این صورت مفاد مدخول، طبیعت می باشد، و طبیعت، صلاحیت انطباق بر تمام افراد را دارد. پس تطبیق طبیعت مستقیماً بر تمام افراد، به وسیله ادات عموم محقق می شود.

و قد استظهر (ره) بحق الوجه الثاني.

و محقق خراسانی (ره) وجه دوم را استظهار نموده اند (و ترجیح داده اند) و در این استظهار، حق با صاحب کفایه می باشد (یعنی استظهار ایشان صحیح است).

Sco۴:۳۷:۵۶

^۱ اسم كانت: أداة العموم

^۲ متعلق جار و مجرور: يصلح.

^۳ مرجع ضمير: «ما»ی موصوله.

^۴ مرجع ضمير: الطبيعة.

^۵ مرجع ضمير: الطبيعة.

^۶ یعنی: بر تمام افراد.

چکیده

۱. استیعاب و شمول حکم از دو طریق قابل اثبات است:

الف) قرینه حکمت و اطلاق.

ب) الفاظ و ادات عموم

۲. تعریف عموم: فراگیری و استیعابی که مدلول لفظ باشد.

۳. اسماء عدد از تعریف عموم خارج است؛ زیرا در این اسماء، استیعاب و شمول، مدلول لفظ نیست؛ بلکه شمول و استیعاب یک صفت واقعی و اثر تکوینی برای اسماء عدد می‌باشد.

۴. اگر الفاظ عموم برای شمول آنچه که از مدخول اراده شده است، وضع شده باشند؛ در این صورت برای اثبات عموم، علاوه بر الفاظ عموم نیاز به قرینه حکمت نیز می‌باشد.

۵. اگر الفاظ عموم برای استیعاب و شمول تمام آنچه که مدخول، صلاحیت انطباق بر آن را دارد وضع شده باشد، در این صورت نیازی به اجرای قرینه حکمت در مدخول ادات نیست؛ زیرا مفاد مدخول، طبیعت می‌باشد و طبیعت قابلیت انطباق بر تمام افراد را دارد. محقق خراسانی و شهید صدر، این وجه را برگزیده‌اند.